

و رسنجان و قسم و کوندشت از سرزمین صیمره از مهر جان قذق (۱) و بلاد سیروان و اریوجان از شهر های ماسپندان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قوم و کاشان و ری و خراسان و نواحی دیگر ایران بوده اند .

برج (بضم اول و سکون دوم و سوم) از روستا های اصفهان و کرج با ضبط فارسی « کره » شهری در میان راه همدان با اصفهان و در مغرب اصفهان در ده فرسنگی بروچرد و ۱۲ فرسنگی برج و ده فرسنگی نوبنجان بوده که تا اصفهان ۳۰ فرسنگ مسافت داشته و از کرج تا همدان نیز نزدیک ۳۰ فرسنگ راه بوده است. ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل عجمی که از کارگزاران معروف دربار بنی العباس بوده و در ۲۲۶ در گذشته است ازین شهر کرج برخاسته بود و بهمین جهت شهر کرج را برای امتیاز از جاهای دیگر ایران که همین نام را داشته اند « کرج ابودلف » می گفته اند. دو ناحیه برج و کرج بخش جداگانه مستقلی فراهم می کرده است که بآن بصیغه تنبیه « ایخارین » یا « ایخاران » می گفتند و « ایخار » در اصطلاح آن زمان بمعنی ناحیه ای بوده است که بکسی می سپردند و مالیات آنرا مقاطعه می کردند که بردارد و تقریباً نظیر « اقطاع » و یا « ایشجو » بزبان مغولی و « تبول » بزبان ترکی بوده است و چون خراج و مالیات این دو ناحیه را عیسی و معقل پسران همدان ابودلف مقاطعه داده بودند بدین نام میخواندند. نام قدیم شهر کرج که کره بوده در نام کنونی « کرهرود » باقی مانده است. زوزین نیز بصیغه تنبیه نام دوروستا یکی در سرزمین لالستان در میان اصفهان و کوهستان لرستان و دیگری در ناحیه همدان و بیوسته بیکدیگر و ده اند که مالیات آنها را نیز بمعقل و پدرش ابودلف مقاطعه داده بودند و بهمین جهت یکی را « زوزمعقل » و دیگری را « زوز ابودلف » می گفتند .

از آبادی بنام و رسنجان و آبادی دیگر بنام قسم و آبادی سوم بنام کوندشت در کتابها ذکر نیست اما از قرینه میدانست که نام سه آبادی در

(۱) تقریباً در همه کتابهای فارسی و بازی نام این ناحیه را که در حدود خرم آباد امروز بوده است بخط « مهرجان تلف » نوشته اند و « همدان » که باید ز مهر جان مذکور نوشت ، زیرا که « همدان » کلمه « مهرگان » کده « فارسیست .

همان اصفهان و صیمره بوده است چنانکه مؤلف خود تصریح کرده است
« از سرزمین صیمره ». ناحیه‌ای و قصبه‌ای بنام کوه‌دشت در بخش طرهان
خرم‌آباد هست و ظاهرًا همان کوه‌دشت قدیم است .

صیمره شهری بوده است در میان سرزمین جبال و خوزستان در خاک
مهرجان قدق در لرستان امروز که هنوز مختصر آبادی از آن باقیست .
در میان آن و طرهان امروز با طرحان قدیم پل‌ی بوده است که آثار آن تا
امروز مانده است و بدان اهمیت بسیار میداده‌اند .

سیروان شهری بوده است در سرزمین جبال که حاکم شین سرزمین
ماسندان بوده و از یوجان چنانکه از متن هم پیداست در همان ناحیه بوده است .
ماسندان ناحیه مجاور مهرجان قدق و سیروان و صیمره بوده و از یوجان از
شهرهای آن بوده است . از یوجان بر سر راه حلوان بهمدان در دشت واقع
بوده است .

ماه کوفه نام ناحیه‌ای از مغرب ایران بوده که دو حاکم نشین داشته
است یکی شهر دینور و دیگر شهر کرمانشاه کنونی که بآن « قرمیین » یا
« قرماسین » میگفتند و گاهی هم « قرمیسین » نوشته‌اند .

ماه بصره ناحیه‌ای بوده است در جنوب آن که نپاوند و بروجرد
حاکم نشینهای دوگانه آن بوده‌اند . کلمه « ماه » در ماه کوفه و ماه بصره و
حتی « ما » در کلمه ماسندان پیداست که ضبط دوره اسلامی کلمه « ماد »
بوده و بادگار اردمانیست که مانده درین نواحی می‌رساند .

بایک و سرزمین وی

در میان خداوندان مذاهب در ایران بجز بایک خرم دین دیگری هم
بنام بایک بوده است که برخی از مؤلفان ایندورا بایک را بگری اشتباه کرده‌اند .
این اندیم در کتاب المهرست درباره این بایک نوم میگویند : خولایه
پیروان منیج خولانی اندونو ساگرد بایک بن بهرام بود و بایک شد کرد
سیلی بود و از باشیلی موافقت داشت و بر کیس پیود می‌ستاد .

سرزمینی که بایک خرم دین در آن فرمانروایی میکرد و آیین خود را
در آن رواج داد است سرزمین گشاده‌ایست در شمال غربی ایران امروز
که قسمتی از آن اکنون در آذربایجان ایران و قسمتی دیگر در جمهوری سوزوی

سوسیالیستی آذر بایجانست که در قدیم بیشتر بنام اران معروف بود . از زمانهای بسیار قدیم قومی از نژاد آریایی درین سرزمین سکنی گرفته اند که ایرانیان بدیشان آلان و آلانی گفته اند و این کلمه را در زبانهای اروپایی قدیم مخصوصاً در یونانی آلان و سرزمینشان را آلبانیا ضبط کرده اند ، و گاهی نیز بخطا « آریانیا » نوشته اند . در زبانهای ایران در زمانهای نزدیک تر بسا آلانرا « آران » نوشته اند و تازیان که بدانجا رفته اند نخست نام آنرا « اران » ضبط کرده اند و سپس « اران » بنشینید یا گفته اند و اروپاییان در زمانهای جدید بکشور آرنای او را در سواحل جنوب غربی دریای آذربایک آلبانی گفته اند .

نخست سرزمین ارانرا ناحیه ای میدانستند که شهر دربند در شمال شرقی آن و شهر تفلیس در مغرب آن و رود ارس در جنوب و جنوب غربی آن بوده و در زمان بابک شامل همین ناحیه بوده است . در زمانهای بعد ارانرا شامل سرزمینی که در میان شروان و آذربایجان ایران بوده است میدانستند یعنی ناحیه ای که در میان ارس و رود کور واقعست . پایتخت آن پیش از اسلام نخست شهر « کولک » بوده که تازیان بآن « قبله » گفته اند و آنرا بزرگترین شهر ففغاز میدانستند . در زمانهای بعد حاکم نشین اران بشهر « پیروز آباد » منتقل شد که ارمینان آن « پرتو » میگفتند و تازیان آنرا « بردع » و « بردعه » گفته اند . این شهر در کنار رود « ترتر » یا « ترکور » بضبط زبان نازی ساخته شده بود و در نزدیکی جایی بود که امروز این رود برود کور میریزد . تا قرن چهارم هجری هنوز بزبان ارانی یا آلابی در اطراف بردعه سخن میگفتند . دین ترسایان درین سرزمین هنوز رایج بود و در شهر شاران که ویرانه های آن اینک تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر به است و در سپهر سکی امروز که او خا میگویند بیشتر مردم از ترسایان بودند .

بای تازیان در سرزمین اران در خلافت عثمان بن عفان (۲۳ - ۳۵) از شده بود و صلحان بن ربیع ، هبی نامور کشودن این سرزمین شد ، اما حسین بن ابراهیم خوار که همسایه اران بود نخست و تاز کرد و در نیروی حلیمارا درهم شکست . نخستین سکه ای که تازیان در اران زده اند تاریخ ۹۰ هجری را دارد .

در زمان خدیو سرزمین اران و ناحی دیگری که تازیان در ففغاز

گشوده بودند یکی کردند و آنرا « آرمینیه » مینامیدند که مراد آرمینستان باشد و حاکم نشین این ایالت بیشتر همان شهر بردعه بود که بزرگترین شهر آن ناحیه بشمار میرفت. پیش از اسلام خاندانی از آلانیان درین سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده بودند و حکمرانان ایرانی از خاندان « مهرگان » که در پایان قرن ششم میلادی فرمانروای آن سرزمین شده بودند و بدین نرسا گرویده بودند گویا تنها بر قسمتی از آن حکمروایی داشتند. چنانچنینان ایشانرا در دوره اسلامی « ایرانشاه » میگفتند و همسایه پادشاهان شروان بودند که لقب « شروانشاه » داشتند و ناحیه شروان در میان رود کور و دریای خزر بود. ایرانشاهانرا بواسطه مقامی که در دین ترسایان داشتند « بطربین اران » هم میگفتند. آخرین پادشاه خاندان مهرگانرا که « وراز تیردات » نام داشت یکی از خویشاوندانش که « نرسه » یا « نرسی » نام داشته است گویا در سال ۲۰۶ کشته است و این خاندان بدینگونه منقرض شده است.

سرزمین بابک از سوی جنوب بحدود اردبیل و مرند و از سوی مشرق بدریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال بدشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب بتواخی جلفا و نخجوان و مرند میرسید یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت موقان و ارس و اردو باد و جلفا و نخجوان و مرند و کتوبی بود. جایگاه وی در قسمت شمالی کوهستان سیلان بوده و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدتهای مدید کسی بر ایشان دست مپیافت و پیش از سی سال هر چه سپاه بچنگ خرم دینان فرستادند کاری از پیش نبردند و سرانجام بخیانت بر بابک دست یافتند.

تاریخ نوسان آن زمان جایگاه بابک را کوهستان بند (بفتح با و تشدید دال) نام برده اند و بعضی بصیغه تشبیه « بنین » مینویسند و از اینجا پیداست که دو آبادی نزدیک یکدیگر باین نام بوده است. چنان مینماید که کوهستان بند یا بنین همان ناحیه کوهستانی جنوب دشت موقان (مغان امروز) بوده است.

این خرداذه در کتاب المسالك والممالك مسافت های آبادی هارا از اردبیل تا شهر بند جایگاه بابک چنین معلوم کرده است: از اردبیل تا خس (بضم حا و سکون شین) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ (پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود). برزند ویران بود و

افشین آنرا آباد کرد ، از برزند تا سادراسب که نخستین خندق افشین آنجا بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده) ، از آنجا تا زهرکش که خندق دوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل هیجده فرسنگ مسافت داشته است) ، از آنجا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا بندشهر یا بک یک فرسنگ . ازینقرار از اردبیل تا بند ، شهری که بایک در آن مینشسته ، بیست و یک فرسنگ راه بوده است .

ازین آبادانی ها که این خردابه نام میرد امروز تنها دو آبادی باقی است : نخست خش که امروز آذربایجان ایران بنام « کشا » (بضم اول) معروفست ، دوم برزند که در فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۴ ص ۸۷) در باره آن چنین نوشته اند : « نام یکی از دهستانهای پنج گانه گرمی شهرستان اردبیل . این دهستان در باختر بخش در کوهستان واقع ، دارای آب و هوای گرمسیر ، از ۳۴ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده ، جمعیت آن در حدود ۳۸۲۰ نفر ، مرکز دهستان قلعه برزند ، از قرای مهم آن عبارتند از : شاهنار بیگلو ، مرالوی ، جعفر قنی خان ، اسمعیل کنندی ، شرفه ، قاسم کنندی ، نامدا باجا ، مزرعه و محصولات عمده آن غلات و حبوبات میباشد . کشا و برزند هر دو در شمال غربی اردبیل سر راه موقان واقعند و گویا از شهر بند و کوهستان بند و بدین بهیچ وجه اثری نیست . ناحیه بند همان ناحیه جنوبی موقانست که رود ارس در آن جاریست ، چنانکه مسعودی گفته است که جریان رود ارس از بلاد بد نیست که بلاد بایک خرمی در آذربایجان بود ، منتهی مورخان تازی بیسرا ارس را « ارس » نوشته اند .

باقوت در معجم البلدان در کلمه بنمی مینویسند : ناحیتی در میان آذربایجان و اران و بایک خرمی در روزگار ساسانی از آنجا بیرون آمد
 شعر شاعر گفته است که در بند جایست که نزدیک است به جریب مسافت دارد و گویند آنجا جایگاه مردیست که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و زمین فراز آن نیز بزرگیست و کسایک ، نب مزمن دارند و در آب آن خود را بشویند شفا مابند و در کنار آن رود ارسست و اندر خرب دارد که در همه حیران مانشد آن نیست و آبجیر یگو و انگوری دارد که بایند در تنور خشک کرد ، از آنکه آید باران و بینه ابر گرفته است و آفتاب در آن عینا بند .

مردم آنجا در آب‌نرّه‌های کوچک در سرخ می‌بایند که اگر زنان از آن بخورند
و پرهیز نگاهدارند فربه میشوند .

باقوت جای دیگر در معجم البلدان در کلمه «ابرشتویم» می‌گوید :
بفتح و سپس سکون و فتح راء و سکون شین و فتح تا و کسر و او و یاء ساکن،
کوهی در بند از قلمرو موقان در نواحی آذربایجان که بایک خرمی در آنجا بود .
استخری در کتاب صورالاقالیم برزنده را جزو شهرهای آذربایجان
شمرده و جای دیگر مسافت از برزنده را تا اردبیل پانزده فرسنگ نوشته است .
جای دیگر می‌گوید حد الران از باب الالبواب (در بند) تا قلیس است .
سبس می‌گوید من اردبیل هزار و چهل درهم مانند من شیراز است مگر
آنکه در شیراز من و در اردبیل رطل می‌گویند و زبان آذربایجان و
ارمنستان و الران فارسی و تازیست بجز آنکه مردم دیبل و حوالی آن
بزبان ارمنی سخن می‌گویند و نواحی برده زبانشان الرانی (ارانی) است . . .
و بولهای آذربایجان و الران و ارمنستان همه زروسیمست .

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می‌گوید : « مردم شهر های
آذربایجان و توابع آن مخلوطی از آذری و جاویدانی قدیم هستند که
مردم شهر بند باشند و بایک در آن بود سبس تازیان در آن فرود آمدند
هنگامی که آنجا را گشادند و آذربایجان در سال ۲۲ گشاده شد و مغیره بن
سعبه نفعی در خلافت عثمان پسر عفان آنجا را گشاد و خراج آن چهار هزار
هزار درهم بود که یک سال بر آن می‌فرزیدند و سال دیگر می‌کاهند .

جای دیگر در مسامات آذربایجان می‌گوید : از اردبیل تا برزنده
توابع آذربایجان سه روز راه است و از برزنده تا شهر ورنان از توابع
آذربایجان و از ورنان تا یلفان و از یلفان تا شهر مراغه که بالاترین شهر
آذربایجان است می‌روند . ازین جا پیدا است که برزنده بر سر راه مراغه
باردبیل بوده است .

ابن الفیه در کتاب البلدان درباره کشور ستانیپهای معصمه می‌گوید :
و خدا سه فتح بزرگ بهم دست داد . . . از آن جمله بود بایک که لشکر بانرا
شکست داد و از سباهیان کاست و سر کردگانرا کشت و شهررا ویران کرد
و دلبهای مردمرا از بیم و هراس بر کرد و او را اسیر کردند و کشتند و بزرگ
مازبان بدار کشیدند .

جای دیگر دربارهٔ آذربایجان میگوید: برزند قریه ای بود و افشین درجنگ بابک آنجا را لشکر گاه ساخت و درزی ساخت و ساختمان کرد... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمرانی ارمنستان و آذربایجان یافت و درها و باروها و شهرهای آنجا را ساخت و لشکر بسیار در آنجا فراهم آورد و چون بابک در ارمنستان پیدا شد مردم با آنجا گریختند و فرود آمدند و بندرها پناه بردند.

جای دیگر دربارهٔ ظبرستان میگوید که پیوسته بدیلم و قزوین و باب الابواب و شهرهای بابکست و مردم آنجا «مستامنه» اند، اگر مسلمانان را نیرومند بینند یا ایشانند و اگر دشمنان را نیرومند بیابند یا ایشانند و پس از آن جایگاه کوهیت که پیوسته بقزوین و شهرهای بابکست و نزدیک بیست فرسنگست.

جای دیگر محل دارزدن بابک را در سامرا چنین معین میکند: «در کنار تیزاری که در بروی مجلس شرطست» و مراد از مجلس شرط اداره دزبانی و شهرداری سامرا با اصلاح امروزست. جای دیگر برزند و بند را از شهرهای آذربایجان می شمارد.

ابن حوقل در کتاب صورة الارض میگوید: «حدس زمین الزران از پایین رود ارسست که در کنار آن شهر ورنانست و درست راست ورنان نزدیک رود برزندست و راهی که از برده برزند می رود پس از آن باردبیل و میانه و خونج و زنجان می رود».

جای دیگر در مسافت و نههای آذربایجان میگوید: از ورنان تا بلخاب هشت فرسنگ و آن قریه ای پر جمعیتست و در آنجا کاروانسراها و خانها برای رهگذران هست که در آنجا فرود می آیند و از بلخاب تا برزند که شهرست نزدیک بلیقان هفت فرسنگ و از برزند تا اردبیل پانزده فرسنگ و هفت درسیان قرا و منازل در روست و جب که بیم پیوسته اند و از همه سو آشکارند.

عنهسی در احسن التماسیم برزند را از شهرهای آذربایجان می شمارد و ورنان و موغان و همد و برزند را با هم نام می برد و جای دیگر می گوید: برزند شهر خرید است و بازار گاه ارمنی است و بندر گاه این ناحیه و جایی خوش آب و هوای سازگار است.

مولف حضرتد العالم در باره این نواحی می گوید : « برزن شهر است خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و بوز بسیار و ازوی جامه قطیفه خیزد، موقان شهر است و سر او را ناحیتت است بر کران دریا نهاده و از ناحیت موقان دو شهرک دیگر هست که هم بموقان باز خوانند و ازوی رودینه خیزد و دانکو ها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد، ورتان شهر است با نعمت بسیار و ازوی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این شهرها همه کسه یاد کردیم از آذرآبادگانست ».

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در « نومان اردبیل » می نویسد : « در شیدان که مقابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیلست، بجانب جیلان ». ازین مطالبی که درباره قلمرو بابک در کتابهای جغرافیای قدیم باقیست چنین برمی آید که برزند تا اردبیل چهارده یا پانزده فرسنگ مسافت داشته و این مسافت را سه روزه می پیموده اند. بنین گونه ناحیه بند و شهر بند و کوهستان بند یا بدین درخاوردشت موقان نزدیک ناحیه طالش کنونی و در مجاورت کرانههای باختری دریای خزر بوده است. اما چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابک از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تا شماخی و شروان و از یکسوی تا اردوباد و جلغا و نخجوان را بدست داشته است و درین سرزمین گشاده که قسمتی از منرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی اران قدیم باشد حکمرانی می کرده و آیین خود را درین سرزمین رواج داده است.

کامروایی بابک

منبت کامروایی بابک را درین سرزمین تاریخ نویسان عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد.

دوره جنگهای خرم دینان بشمار درست شصت و یک سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ بیرون آمده اند و در سال ۲۲۳ بابک دستگیر و کشته شده است. مأمون و معتصم گوشههای فراوان در بر انداختن ایشان کردند و منبت سی و نه سال پس بدین بذر سپاه فراوان بچنگشان فرستادند و همه کسانی که درین منبت بلسنکر کشی و کار فرمایی در دربار بغداد مأمور و معروف بودند درین بیعت خویش با ایشان جنت کرده و نا کام باز گشته اند و برخی در زد و خورد

با ایشان کشته شده‌اند. سبب ناکامی این همه لشکر کشان در جنگ بابک در ظاهر چنین می‌نماید که سرمای سخت و تنگی و دشواری راههای مشرق آذربایجان و کوهستان سیلان بوده باشد اما اندک تأملی در باطن کار آشکار می‌کند که سبب کاهراتی بابک و ناکامی دشمنانش اتفاق کلمه و همداستانی مردم آذربایجان و پایداریشان در پیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر سلطه تازیان بوده و حکمرانی و کامروایی بابک را باید راستی جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان دانست.

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابک چنین می‌نویسد: «این بابک مردی بود که خرم‌دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندر آن هیچ مخالفت نبود جز دست بازداشتن مسلمانی و حلال داشتن نپینه و زنا و خواسته و هر چه بمسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد، بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد، تا امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار، از اهل ارمینیه و آذربایجان، هلاک کرد و بکفر خوانند و مسلمانان را همی کشت و سیاه‌های سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباہ کرد و سبب درازماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام، از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت، بریشان گران بود و می‌خوردن و زنا کردن و از لوازم و عنایهی خدای عز و جل دست بازداشتن ایشان را خوش نمی‌آمد، چون در مذهب بابک این همه آسان یافتند، او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند کربت سیاه سلطان هزیمت کرده بود و ماویگاہ او در کوه‌های ارمینیه و آذربایجان بود، جای‌های سخت دشواری، که سیاه آنجا در نتوانستی رفتن، که صد پیاده در گذاری بیستادندی، اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوه‌ها و دریاها سخت بود، اندر یک دیگر شده، در میان آن کوه‌ها حصاری کرده بودند، که آنرا بش خواندندی و او ایمن آنجای در نشسته بودی. چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوه‌ها فرزد آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود، تا روزگار بسیار بر آمد. چون سیاه امن یافتندی یک شب شبی چون کردندی و خلقی را هلاک کردی و سیاه اسلام را هزیمت کردی. تا دیگر از سلطان بپسندیدند لشکر نگارند

گرد کردی و بفرستادی و بدین جماعت بیست سال بماند و آن مردمان که در آن کوهها بودند ، از دهقانان و دیگران ، همه متابیع او بودند ، گروهی از تبع و گروهی از بیم ...» .

روی هم رفته تاریخ نویسان ایرانی و عرب ، که در دوره های اسلامی تألیف کرده اند ، در هر موردی که يك تن از پیشوایان اجتماعی و سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته اند کنه مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بد دینی و کفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره گرامیش را بتهمت ها و افتراهای بسیار زشت آلوده اند و تعصب ایشان را کور و کر و دروغ زن کرده است .

در باره بابك خرم دین نیز همین معاملات را رو داشته اند ، اما درین زمان که ما از آن تعصب جاهلانه خلیفه پرستی و پذیرش استیلای بیگانگان وارسته ایم و بدیده حقیقت جوئی و حق بینی بر تاریخ دیار خویش می نگریم بر ما آشکارست که این مردان بزرگ ایران را اندیشه ای جز برای از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای بیابانی ، که مخصوصاً در سیصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران ، در تاریخ نیاکان خویش می بینیم ، جز برای رهایی ایران از آن قید جانکاه نبوده است . جای سخن نیست که این پهلوانان کاوه و رستم دوره اسلامی ایران بوده اند .

از سال ۱۶۲ که خرم دینان برخاسته اند تا سال ۲۲۳ که بابك کشته شده است این مردم دلاور ایران پیوسته با کارگزاران بغداد در زد و خورد و داند . تا سال ۲۱۷ با فرستادگان مأمون می جنگیده اند و تا سال ۲۲۳ با سپهیان معتصم در جنگ بوده اند .

مروان مجمل فصیحی آغاز بیرون آمدن خرم دینان را در سن ۱۶۲ دینویسند و گویند : « ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان بنا ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه ثلثمائة (۳۰۰) بسیار مردم قتل آوردند .»

حنان می نماید که سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران قیام کرده اند و در حدود اصفهان بیرون آمده اند و سپس سی سال پس از آن یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبش کرده اند و سپس نه سال

بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابک پیشوایی ایشان بیرون آمده است. گویا نه سال نخست یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوایی جاویدان بن شهرک بوده است، که پیش ازین ذکرش رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بیست و دو سال بابک پیشوایشان بوده است و اینکه طبری مدت کامروایی ایشانرا سی سال مینویسد از آغاز خروج جاویدان شمار کرده است و اینکه مورخان دیگر بیست سال نوشته اند مدت پیشوایی بابک را بشمار آورده اند.

بدین گونه تقریباً مسلم میشود که خرم دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده اند و پس از آن در نتیجه سخت گیری های خلفا با همه آن گروهی که در سرزمین اصفهان بوده اند بدین نواحی آذربایجان گسریخته و در کوهستان سخت سهلان خود را پناه داده اند. با اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآیین و مسلک خود جلب کرده اند.

تا زمانی که مأمون زنده بود، چون از خلفای دیگر نرم تر و بنا بر اینان سازگارتر بود و از مادر ایرانی زاده بود و کار گزاران بزرگ دربارش ایرانیان بودند، چندان بر ایشان سخت نگرفتند و درین شک نیست که مأمون در میان خلفای بنی العباس این برتری را داشت که سلیم النعمس و مهربان وزیر دست نواز بود و از خونریزی ها و سخت گیری های بی دریغ، که دیگران از خاندانش، بدان بدنام شده اند می پرهیزید و چون مادرش مراحل نام از مردم بادغیس در خراسان بود و بکوشش و دلاوری ایرانیان بر برادر خود امین چیره شد و خلافت را ازو گرفت و مردان بزرگ دربارش فضل و حسن پسران سهل و احمد بن ابی خالد احوال و خاندان حسین بن مصعب یعنی ظاهر و برادران و پسران و برادرزادگان وی که ریشه حکمرانیش بدست ایشان بود همه ایرانی بیدار و دلسوز نسبت بهم نژادان و آب و خاک بدان و نیاکان خود بودند و او را هم بدین خوی و خصیلت برانگیخته بودند.

اما چون معنعم بخلافت نشست آن سیاست هادگر گون شد و چندان از پیشوایان ترکان خزر چون اشناس و ایساخ و بوغای کبیر در دربارش راه یافتند و آن بکرنگی و اتحادی که خانواده برمکیان در میان ایرانیان در بار بغداد بی افکنده بودند و پس از پیمان تاجندی مانده بود پس از مأمون پنهان بدل شد و میان افشین و خاندان عاهریان رقابت سختی آشکار گشت. افشین خیدر بن کوس عاهزاده ایرانی بود که از سپهر اسروشنه در عاهزاده

النهر باسیری بیخداش برده بودند و تعصب ایرانی با برجایی داشت و از آیین پدران خود دست نهشته بود، حتی قرآینی در میانست که دین مانوی داشته و در تمام مدتی که در بغداد بوده همواره اندیشه دیار خویش می پخته و از دور بودن از خانه پدری خود دلگیر بوده و آرزو داشته است بخراسان و ماوراءالنهر باز گردد و سرزمین پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله ابن طاهر حکمرانی خراسان داشت و او را ازین اندیشه مانع بود و پسر عم پدرش اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد و یکی از متنفذترین مردان دربار معتصم بود و وی نیز رقیب زورمند افشین بشمار میرفت، افشین در صدد شد که عوامل ایرانی دیگر را که با طاهریان دل یکی نداشتند بخویش جلب کند و از یک سوی بابک خرم دین و از سوی دیگر مازیار پسر قارن حکمران طبرستان را بخویش هندست و با طاهریان دشمن کرد و ایرانیان دیگری که در بغداد نفوذ داشتند چون محمد بن حمید طوسی و یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد ابن ابی خاند و علی بن صدقه و علی بن هشام گاهی بسوی طاهریان و گاهی بسوی افشین مایل میشدند و آن پیوستگی که در دربار بغداد در میان ایرانیان بود بدو گانگی بدل شد که از یک سوی طاهریان و از سوی دیگر افشین و از یک سوی هم ترکان دربار بایکدیگر کشمکش داشتند و ازین حیث با ایرانیان زیان بسیار رسید و چون در میان ایرانیان نفاق افتاد قهراً تازیان بریشان غلبه کردند و خلیفه نیز ازین دو گانگی سود میبرد.

زرد و خورد های بابک

ابن واضح یعقوبی در تاریخ خود در وقایع روزگار معتصم مینویسد: «کار بابک بالا گرفت و محمد بن العبیث با او همراه بود و عصمة الکوردی صاحب مرند از وی پیروی داشت و معتصم طاهر بن ابراهیم برادر اسحق بن ابراهیم را که عامل آن سرزمین بود فرستاد و او را فرمانداد که با آن مردم بجنگد و چون وی بدان سرزمین رسید ابن العبیث بمعتصم نوشت و خبر داد که فرمانبردار اوست و چاره کار بابک و پیروان وی را میندیشد سپس با عصمة الکوردی خداوندگار مرند مکر کرد و دخترش را گرفت و بمرند رفت، سپس او را پسر ای خود خواند و او را با کسانی که با وی بودند باده داد و مستشان کرد و سپاه ایشان را بدژی از آن خود برد که بآن «شاهی» میگفتند

و سپس ایشانرا نزد معتصم فرستاد و معتصم او را بتغشید و خلعت داد و این
 بد آنجهت بود که وی طاهر بن ابراهیم را از آنچه رفته بود آگاه کرد و
 خواست که سلاح و ستور برایش بفرستد تا آنها را روانه کند و طاهر این
 کار را کرد و آنها را نزد معتصم فرستاد و خبرشانرا باو نوشت و معتصم با
 اسحاق تندی کرد و گفت از برادرت کاری ساخته نیست و جز از ابن البیث کار
 بر نمی آید و افشین خیمه در بن کاوس اسروشنی را فرستاد و حکمرانی همه آن
 سرزمین را باو داد و باوی اموال و خزاین سلاح فرستاد و چون افشین بجبل
 رسید آنچه در آنجا سپاهیان و سرکردگان بودند باخود برد و در میان وی
 و بابک جنگهایی در گرفت و لشکر گاه او در جایی بود که «برزند» میگفتند
 و از آنجا بجایی رفت که «سادر اسب» مینامیدند و در آنجا جنگ کرد تا
 آنکه برف بسیار شد ، سپس برزند باز گشت و کسی را از خود در سادر
 اسب گماشت و در آن سرزمین میگشت و به «دروذالروذ» رفت (همانجا بیست
 که دیگران دوالرود نوشته اند) و در آنجا خندق کند و باروساخت و کمین
 کرد و روز پنجشنبه ، نه روز مانده از رمضان سال ۲۲۲ بینه رفت . پس
 بابک کس نزد او فرستاد و ازو خواست که با او سخن گوید و وی پذیرفت
 و در میانشان رودی بود و افشین گفت او را زنیار خواهد داد و وی خواست
 که یکروز در پیشکار درنگ کند ، گفت اگر بخواهی بشهر خود پناه ببر
 و در آنجا زنیار بخواه و وی از دره گذشت و رفت و جنگ سخت شد و
 مسلمانان وارد شهر بند شدند و بابک باشش تن از یارانش گریخت و
 اسیران مسلمانرا که در بند بودند بیرون آوردند و آنها هفت هزار و شصت
 تن بودند و بابک بر ستور نشست و جامه پشمین پوشید و افشین بیضریقهایی
 از منستان و آذربایجان نوشت و وی را ازیشان خواست و پذیرفت که هر کس
 او را بیاورد هزار هزار درهم بدهد و از سرزمینشان برود . پس بابک نزد
 مردی از بطریقان رفت که او را «سپین بن سنباط» میگفتند و وی او را
 گرفت و بافشین نوشت و خبر داشووی فرستاد و او را گرفت و فتح نامه نوشت
 و تدبیری را که کرده بود گفت و آن فتح را بهمجا خیر دادند و کار آن سرزمین
 درست شد و وی رفت و منکچور ارغانی را که خال پسرش بود بجای خود
 گماشت و نزد معتصم رفت و وی در سرمن رای بود و سرکرد گمان و مردم
 چند منزل بیش از او رفتند و دو شب مانده از ماه صفر ۲۲۳ وارد شهر شدند و
 بابک سوار بر فیلی با او بود تا آنکه بر معتصم وارد شد و وی فرمودند آنها

ویاهاى بابك را بریدند سپس وی را کشت و در سرمن رای بدارزد و برادرش
عبداللہ را ببغداد فرستاد و اسحق بن ابراهیم اورا کشت و بر سر پل در جانب
شرقی بغداد بدار کشید .»

عمادالدین ابن کثیر در «البدایة والنهاية» نخست در وقایع سال
۲۲۱ می نویسد: درین سال جنگ سختی در میان بغالکبیر و بابک در گرفت
و بابک شکست خورد و گروهی از یارانش کشته شدند و سپس افشین و بابک
با هم جنگیدند و افشین اورا شکست داد و گروهی از یارانش پس از جنگهای
دراز کشته شدند .

سپس در وقایع سال ۲۲۲ میگوید: درین سال معتصم سپاهیان بسیار
برای باری افشین در جنگ با بابک تجهیز کرد و سی هزار هزار درهم برای
هزینه لشکر نزد او فرستاد و جنگ سختی کردند و افشین بد شهر بابک را
گشاد و هر چه در آنجا بود تاراج کرد و این روز آدینه ده روز مانده از
رمضان بود و پس از محاصره و جنگهای سخت و کشتار بسیار و کوشش فراوان
این کار شد .

چون مسلمانان گرد شهر وی را که بد نام داشت و حاکم نشین وی
و جایگاه کامرانیش بود گرفتند با کسانی که در آنجا بودند و پسر و مادر
و زنش گریخت و با اندک مردمی ماند و خوراک برایشان نمانده بود و
یکست زاری رسیدند و وی غلام خود را بدانجا فرستاد و پولی داد و گفت :
زر بده و آنچه مان دارد از بوستان کسی که آنجا کشتکار بود وی را از دور
دید که نان می ستاند و گمان برد که بزور میگیرد و بدژی که آنجا بود
رفت و نایب خلیفه در آن بود که اورا سهل بن سنباط می گفتند ، تا از ویاری
بخواهد و وی خود سوار شد و رفت و آن غلام را یافت . گفت : چه خبر داری؟
گفت : هیچ ، چند دینار باو دادم و نان ازو گرفتم . گفت : از کجایی ؟ وی
میخواست کازرا ازو پوشیده دارد و او انجاح کرد . گفت : از غلامان بابکم .
گفت : کجاست ؟ گهت : نشسته و منتظر است . سهل بن سنباط نزد او رفت و چون
اورا دیدد منش را بوسید و گفت : سرور من ، آهنگ کجا داری؟ گهت : اندیشه
دارم بر زمین روم بروم . گفت : کجا میروی؟ بدژ من پناه بر من غلام و
رخنمگزار توام . چیزی نگذشت که برو خدعه کرد و وی را با خود بند برد
و نزد خود آورد آورد و ازو پذیرایی بسیار کرد و از مغان داد و بافشین نوشت
و در آن گناه کرد و وی توتن از سر کردگان را برای گرفتنش فرستاد ، نزد بابک

آن دژ فرود آمدند و باین سنباط نوشتند. وی گفت: در جای خود بمانید تا دستور من بشما برسد. سپس بیابك گفت: تو درین دژ مانده ای و دلتنگ شده ای، من در اندیشه آنم که امروز بشکار بیرون روم و باز وسك با من هست، اگر خواهی باما بیرون بیا که از دلتنگی و غم برهی. گفت: آری. پس بیرون رفتند و این سنباط نزد آن دوسر کرده فرستاد و گفت: در فلانجا و در فلان وقت روز باشید. چون بدان جای رسیدند آن دوسر کرده با سباهیانی که با ایشان بودند پیش آمدند و گرد بیابك را گرفتند و این سنباط گرفتند. چون وی را دیدند نزدش رفتند و گفتند: ازستور خود پیاده شو. گفت: از کجا پیاده؟ گفتند: از پیش افشین آمده اند و وی ازستور خود فرود آمد و پیراهنی سفید دربر و موزه ای کوتاه درپا و بازی در دست داشت. بسوی این سنباط نگریست و گفت: خدای ترا زشت کناد! اگر مالی از من میخواستی هر چه میخواستی بگو میدادم. سپس او را سوار کردند و با خود پیش افشین بردند و چون نزدیک وی رسیدند بیرون آمد و او را دید و بلشگریان دستور داد و وصف بکشند و بیابك را دستور داد پیاده شود و در میان مردم درآید و راه برود. وی این کار را کرد و آنروز بزرگواری بود و در شوال آن سال بود. سپس برونگهبانان گماشت و زندانیش کرد، پس از آن این را بمعتم هم نوشت و وی دستور داد که او را با برادرش نزد وی ببرد و برادرش را هم گرفته بودند و نام برادر بیابك عبدالله بود. افشین ایشان را در پایتان این سال بیغداد برد و در آن سال بیغداد رسید.

سپس در حوادث سال ۲۲۳ می گوید: در روز پنجشنبه سوم صفر این سال افشین بر معتم هم سامرا وارد شد و بیابك با او بود و برادر بیابك نیز با وی بود و تجمل فراوان کرده بودند. معتم هم پس خود هزارون اوانق را فرمود که پیشباز افشین رود و از پس معتم هم بکار بیابك دل داده بود هر روز اخبار افشین را بوی میرسانند و معتم هم در روز پیش از رسیدن بیابك بر برین سوار شد تا اینکه بیابك برسد و وی نمی شناختش، برونگریست و باز گشت. چون روز رسیدن او را رسید معتم خود را آماده کرد و مردم دو صف کشیدند و فرمان داد بیابك را برقیل نشانند تا کارش آشکار شود و بتناستندش و وی قبای دیبا بر تن و کلاه نوک دانه دار از سمور بر سر داشت و قیل را آراسته و گردش را گرفته و حریر و کلاه های دیگر سارسته

بر آن بسیار پوشانیده بودند ... چون پیش معتصم رسید فرمان داد دست و دو پای او را ببرند و سرش را بتراشند و شکمش را بدرند، سپس فرمان داد سرش را بخراسان ببرند و پیکرش را در سامره بدار بکشند و بابلک در شب کشته شدنش که شب پنجشنبه سیزده روزمانده از ربیع الاخر این سال بود می خورده بود و این ملامون در مدت ظهور خود که بیست سال بود نویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن کشته بودند چنانکه ابن جریر گوید و گروهی را اسیر کرده بود که بشمار درسی آینه و از فرزندان هفده مرد و از زنان وی و فرزندانش بیست و سه زن از خاتونها گرفتار شده بودند و نژاد بابلک از کنیزکی بود رسوا و باو آنچه سزاوار بود رسید و مردم از بدی او آسوده شدند پس از آنکه گروه فراوان و مردم بسیار از عوام فرومایه شیفته او شده بود . و چون معتصم وی را کشت تاج بر سر افشین گذاشت و دو گردن بند گوهر باو داد و بیست هزار درهم بوی بخشید و ولایت سند را باو داد و شاعران را فرمان داد که نزد او بروند و وی را بدین نیکی که با مسلمانان کرده بود و سرزمین بابلک را که بدمیگفتند ویران کرده بود بستایند و آنجا اکنون ویرانه است ...

مؤلف مجمل التواریخ و الفصیح در خلافت معتصم می گوید: «بابلک خرمه دین همدان و نواحی آن همه بگرفته بود و معتصم اسحاق بن ابراهیم امیر بغداد را بحرب وی فرستاد و بدیه شهر ستانه با ایشان حرب کردند و هزیمت شدند و کارزار ایشان و احوالها در اوست ... پس بابلک را کارزار از اندازه بگذشت و معتصم افشین را بحرب بابلک فرستاد و افشین لقب پادشاهان اسروشنه است و نامش خیدر بن کاوس بود و اصل او از ماوراءالنهر و افشین سوی ارمینیه آمد و بابلک در کوههای آن حدود جایبهای عظیم دشوار گزیده بود و قلعه ساخته بود و بسیاری روزگار و حادثها رفت تا آخر کار بابلک گرفتار شد بدست او و حیلت کردن سهل بن سنباط بر قلعه خویش و بابلک را ، بعد از گرفتن از قلعه ، آن جایگان بداشتن و امید دادن و این سهل از دهقانان بود. امین کس فرستاد و بابلک را بصید بیرون آورد ، تا سیاه او را بگرفتند و بعد مدتها این فتح بر آمد و او را پس معتصم آوردند ، سامره ، برمود تا دستش ببریدند و شکم بشکافتند و پس سرش آوردند و آنش را بسامره بردار کردند و سرش در بلاد اسلام بگردانیدند ، که آفتی عظیم بود مسلمانی را ...»

آغاز جنگ‌های بابك

درباره جنگ‌هایی که بابك بالشکریان خلفای بغداد کرده است برخی از جزئیات را تاریخ نویسان ضبط کرده اند : حاج خلیفه در تقویم التواریخ آغاز کار خرم دینان را در کوهستان آذر بایجان در سال ۹۱۲ آورده و میگوید : هلاکی آنقوم بدست حازم . گویا این همان سال است که جاویدان این شهرک بیرون آمده است .

بابك کار خود را در سال ۲۰۱ آغاز کرده است چنانکه در تقویم التواریخ نیز آمده و فصیحی در مجملی در حوادث سال ۲۰۱ مینویسد : خروج بابك الخرمی در جاویدانیه و جاویدانیه را بجاویدان بن سهل باز خوانند ، که صاحب بند بود و بابك دعوی میکرد که روح جاویدان در وی ظهور کرده است و در اطراف ممالک دست بفساد آورد .

گسردیزی در زین الاخبار در خلافت معتصم چنین آورده است : «مردمان سپاهان و همدان و ماسپندان اندر دین خرمی شدند و مذهب بابك خرم دین گرفتند و لشکر انبوه بر بابك گرد آمد . معتصم بر اسحاق بن ابراهیم را ، که امیر بغداد بود ، بحرب ایشان فرستاد . او برفت و با خرم دین حرب کرد و شست هزار مرد را از ایشان بکشت و باقی بگریختند و زمین ارمینیه و آذربایجان بستند ، و چون لشکر اسلام سوی خرم دینان متواتر گشت بابك خرم دین ضعیف گشت ، پس از ملک روم استعانت خواست و ملک الروم بنصرت بابك بیرون آمد و شهر زبطره را ویران کرد و باز گشت و چون خبر بمعتصم رسید ضجر گشت ، بدان سبب که همه سپاهیان بحرب بابك مشغول بودند ، چیزی نکند و چون انشین از حرب بابك باز آمدند معتصم پرسید که

از شهرهای روم کدام توانگر تر گفتند : عموزیه ، که دارالملک رومست . پس معتصم بفرمود تا سازش را می روم کردند . و بابك خرم دین اندر ولایت بسیار تباهی کرد و بسیار مردم را از راه بیرد و نشست او اندر کوهپای تنک و تاریک بود و بجای سرسیر و چون لشکر آنجا شئی با آن خرم دینان مقاومت نداشتندی کرد ، از تباهی جای و از سردی هوا و هر چیزی و فساد بابك بیست و دو سال برداشت بر محمد بن حمید الطوسی را فرستاد ، هر بست شد و عهدا بدین ظاهر نیز برفت . چون در کت خراسان پیش آمد

او خراسان را بر حرب بابك اختيار كرد و ابراهيم بن الليث را نیز فرستاد ،
 هزیمت شد پس افشین را بفرستاد که سرهنگی بزرگ بود و از سر و شنه بود ، ولایت
 ماوراءالنهر و آنجا ملک را افشین خوانند و نام او خیدر بن کاورس بود و افشین با
 برادر خویش فضل و خویشان خویش دیو داد بن زردشت و یاران ایشان برفت
 و بابك عصمت بن ابی سعید را با سه هزار مرد پیش افشین فرستاد و محمد بن
 بعیت عصمة را با ده سرهنگ بحصار خویش مهمانی ساخت و همه را بکشت
 و عصمة را بدیوار حصار آورد و گفت: دیگر سرهنگان را آواز ده و اگر نه
 ترا بکشم. او صدتن را ، از آن سرهنگان و پیشروان سپاه ، آواز داد. همه
 اندر حصار آمدند ، یکان یکان همی در آمدند و همی کشتند ، تا همه را کشتند.
 پس عصمة را با آن سرهای صدتن نزدیک افشین فرستاد و افشین بنزدیک
 معتصم فرستاد و افشین بر سر دره بنشست و هفت ماه [آنجا ماند] که اندر آن
 تنگها نتوانست رفت و هواسر در شد و افشین ضجر گشت و پس بحیات کردن
 مشغول شد و نامه نوشت و از معتصم مال خواست و معتصم بصحبت بوغاصد
 خروار درم فرستاد و افشین بنزدیک بابك کس فرستاد و بفرمود او را
 تا بس منزلی فرود آید و خود از سر دره برفت و بفرمود تا آن مال بیک منزلی
 بیاوردند ، بر روز و شب باز گردانید و خود با ستوران بر سر دره آمد و بابك خبر
 مال آوردن و برخاستن افشین یافته بود. پس بابك بر سر دره آمد ، با پنج
 هزار مرد و با بوغاصد بر آویخت و افشین از پس اندر آمد و بسیار کشتش کرد و
 بابك بگریخت و هزار مرد کشته شد و افشین از سر دره با پانزده هزار مرد
 اندر آن دره ها و تنگها شد و بجزم میرفت و بوغاصد و محمد بن بعیت را با پنج
 هزار مرد پیش فرستاد و خود با پنج هزار مرد همی رفت و پنج هزار دیگر را
 تعبیه کرد و فوج فوج بر سر کوهپاهمی راند و بابك خبر یافت ، با دو هزار مرد
 بیرون آمد و شبی خون کرد و بر فوج زد و ایشان را هزیمت کرد و افشین
 بار دبیل شد و بوغاصد و برادر افشین نیز لختی آویختند و برفتند و بار دبیل
 آمدند و زمستان آنجا بودند و چون بهار آمد معتصم زر فرستاد و مال
 بسیار و روی بیابك نهادند و اندر دره شدند و پیش حصار بابك لشکر فرود
 آوردند ، سی هزار مرد با سلاح و آلات تمام و پیوسته حرب همی کردند ، تا قوم
 بابك مقهور گشتند و بسیاری از ایشان کشته شدند و باقی همه گریختند ،
 تا همه نوم بگریخت و بابك بماند با تندی چند از نزدیکان خویش و چون آن
 حصار سخت خالی شد او نیز با برادر و نزدیکان خویش از حصار بیرون آمد

و بگریخت و هم اندر آن کوهها پنهان همی بود و مسلمانان آن حصار را
 ویران کردند و بابك راهمی طلب کردند و دید بانان بر هر راهی نشانند و
 بابك اندر میان آن کوهها و درختان بود، تا ستوه گشت و مقهور شد و در ماند.
 پس فرصت همی جست تا دید بانان نیروزی همی بختند، او از کوه بیرون آمد
 و برایشان بگذشت و سوی حصارى آمد...»

طبری میگوید: درین سال (۲۰۱) بابك خرمی بر مذهب جاودانیه
 بیرون آمد که اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بند بودند و دعوی کرد که
 روح جاویدان در وحلول کرده و آغازفته کرد. ابن الاثیر و مولف تاریخ
 نگارستان و مولف منتظم ناصری نیز این نکته را تایید کرده و خروج بابك
 را در سال ۲۰۱ نوشته اند.

ابن قتیبه در کتاب المعارف در سبب خروج بابك چنین نوشته است
 که: چون خبر مرگ هرثمه (بن اعین) پسرش حاتم بن هرثمه، که در
 ارمستان بود، رسید دانست که بر سر پدرش چه آمده است بازادان آن
 دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بغلاف مامون خواند و درین
 میان او مرد گویند سبب خروج بابك همین بود و بابك بیست و چند سال
 باقی ماند. آغاز دعوت بابك را بر دین جاویدان و آغاز جنگ با خلیفه را
 ابن العبری نیز در سال ۲۰۱ نوشته است.

ابن خلدون آغاز کار بابك را در سال ۲۰۲ آورده و گوید بابك در
 ۲۰۲ بدعوت جاویدان بن سهل آغاز کرد و شهر بند را گرفته بود و آن شهر
 بر جای بلند بود و مامون بچنگ با وی پرداخت و سپاه فرستاد و جمعی
 از لشکریان بابك را کشتند و دژهایی را که در میان اردبیل و زنجان بود
 ویران کردند.

جنگهای ۲۰۴ - ۲۱۱

پس از جنگهای ۲۰۱ و ۲۰۲ جنگ دیگری که در میان ساهیان مامون
 و لشکر بابك روی داده در سال ۲۰۴ بوده است و طبری درین زمینه
 میگوید: درین سال یحیی بن معاذ با بابك جنگ کرد و هیچ يك را پیشرفت
 نبود. ابن الاثیر نیز همین نکته را آورده است. ابن قتیبه در کتاب المعارف
 گوید: در سال ۲۰۴ چون مامون بیفتادرسید یحیی بن معاذ را بچنگ بابك
 فرستاد و یحیی شکست خورد.

در سال ۲۰۵ نیز جنگ دیگری روی داده و ابن الاثیر گوید : مامون عیسی بن محمد بن ابی خالد را حکمرانی ارمنستان و آذربایجان داد و بجنگ بابک فرستاد . مواف منتظم ناصری گوید : دادن مامون ولایت جزیره را بیحیی بن معاذ و ولایت آذربایجان و ارمنیه را بعیسی بن محمد بن ابی خالد و مامور کردن او را بجنگ بابک خرمی . پیداست که درین سال بیحیی ابن معاذ از حکمرانی ارمنستان و آذربایجان عزل شده و بحکمرانی جزیره رفته و بجای او عیسی بن محمد را با آذربایجان و ارمنستان فرستاده اند . فصیحی همان گفته ابن الاثیر را تایید کرده است .

در سال ۲۰۶ بار دیگر همان عیسی بن محمد بن ابی خالد مامور جنگ با بابک شده و بابک را شکست داده است .

در ۲۰۸ علی بن صدقه معروف بزریق از جانب مامون حکمران ارمنستان و آذربایجان و مامور جنگ با بابک شده است .

در ۲۰۹ احمد بن جنید اسکافی بجنگ بابک رفت و بابک اسیرش کرد و ابراهیم بن لیث بن فضل را حکمرانی آذربایجان دادند .

در ۲۱۱ محمد بن سید بن انس حکمران موصل بدست ملازمان زریق علی بن صدقه از دی موصلی کشته شد و مامون ازین واقعه خشمگین گشت و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابک خرمی فرستاد و او را حکومت موصل داد . مواف شاهد صادق خروج بابک را در حدود تبریز درین سال می نویسد .

خوند میر در حبیب السیر می گوید : « در سنه عشر و ماتین (۲۱۰) بابک خرم دین ، که او را بابک خرمی نیز گویند ، خروج نمود و این بابک مردی ملحد پیشه بود و دین مزدک داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده ، هر کس را از اهل اسلام میدید بقتل می رسانید و جمعی کثیر متابعت آن شریک کرده ، پناه بعلاص و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مامون بجنگ او فرستاد مغلوب بار آمدند . »

جنگهای سال ۲۱۲

خوند میر در روضة الصفا می گوید : « آورده اند که در ایام خلافت مامون بابک خرم دین در نواحی آذربایجان و بیلقان خروج کرده جمعی کثیر متابعت او کردند و پناه به وضعی حصین بردند و بابک مردکی ملحد

بود و دین مزدك داشت و بزعم او اكثر محرمات مثل مباشرت با معارم
 و غیر آن مباح بود و در مبدأ خروج قلعهای با امانت عمارت کرد و هر لشکری که
 بچنگ او رفت منہزم یا ز آمد و مامون در سنه اثنی عشر و ماتین (۲۱۲) محمد بن
 حمید طوسی را بچنگ او نامزد فرمود. او بعد از آنکه بیک سال و کسری با
 لشکر بابک معاربه نمود بعد شهادت فایز گشت و کار بابک قوی شد و
 چون خبر قتل محمد بن حمید بمامون رسید عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین
 را، که از قبل او والی مصر بود، مخبر ساخت میان امارت خراسان و مغرب
 زمین و امارت آذربایجان و ارمینیه و حرب بابک. او امارت خراسان
 اختیار کرد و بآن ناحیه رفت، زیرا که برادرش در خراسان وفات یافته بود و
 مرج و مرج در آن دیار پیدا شده و بعد از رفتن عبدالله طاهر مهم بابک
 قوی تر گشت.»

ابن واضح یعقوبی در حوادث سال ۲۱۲ که ذکر از وقایع آذربایجان
 میکنند میگوید: مامون طاهر بن محمد صفغانی را حکمرانی ارمستان و آذربایجان
 داده بود و گویند بلکه هرثمه بن اعین را از همدان فرستاد و وی آهنگ
 عراق داشت پس بورتان رفت که از اعمال آذربایجان بود و بسر کردگان
 ارمستان و فرماندهان لشکر آنجا نوشت و ایشان بمامون بیعت کردند و
 حکمران آنجا از سوی مخلوع (امین) اسحق بن سلیمان بود و عسرو الخزون
 و نرسی و عبدالرحمن بطریق اران و گروهی از بطریقان با او بودند و
 برید برده رسید تا مردم را وادارد پسرش را آنجا بیرون کنند و طاهر
 کار گزار مامون مرز هیر بن سنان تمیمی را بالنکریان بسیار فرستاد و
 باهم رو برو شدند و چنگ کردند. سپس اسحق بن سلیمان و پارانیش شکست
 خوردند و پسرش جعفر بن اسحق بن سلیمان را برده کردند و وی را با
 اسپران دیگر نزد مامون فرستادند و طاهر صفغانی تنها چند روز آنجا ماند
 تا اینکه عبدالله بن الجحاف سلمی که خلع شده بود برو بیرون آمد و
 و بر مردم بیلقان تاخت و طاهر را در شهر برده شهربند کرد و چند ماه در
 حصار بود و چون خبر بمامون رسید سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی را
 حکمرانی داد و وی نزدیک شهر رسید و طاهر هم چونان محصور بود و او
 را بیرون آورد و روانه کرد و بعد الملک زینهار داد و کار آن سر زمین راست
 شد. سپس حاتم بن هرثمه بن اعین را حکمرانی ارمستان دادند و وی
 بآن شهر رسید و در میان معتزله و مردم زرد و خوردی در گرفت و پانزده دیگر را

گشتند و چیزی نمانده بود تا بود شوند سپس باهم سازش کردند و حاتم
 ابن هرثمه در آن سرزمین تنها اندک مدتی ماند تا اینکه خبر مرگ پدرش
 هرثمه باورسید و چون در آنجا مرد وی از بردعه بیرون رفت و به «کسال»
 فرود آمد و در آنجا با رویی ساخت و کار می گزارد تا اینکه خلع شد و
 بیطریقان و سرکردگان ارمنستان و بیابک و خرمیان نوشت و کار
 مسلمانان را در چشم ایشان بزرگ کرد و بیابک و خرمیان جنبش کردند و
 بیابک بر آذربایجان دست یافت و چون خبر بمامون رسید یحیی بن معاذ بن
 مسلم مولی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد ... یحیی بن معاذ
 جنگهایی کرد و در آنها کاری از پیش نبرد و مامون مرعیسی بن محمد بن ابی
 خالد را فرماندهی سپاه داده بود و این در روزگار مخلوع بود و چون از
 یحیی کاری ساخته نشد عیسی را حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داد و باو
 دستور داد که لشکریان را آماده کند و با آنها از مال خود روزی بدهد .
 پس عیسی بن محمد ایشان را از مال خود روزی داد و ایشان از
 مردم سرزمین مدینه السلام (بغداد) بودند و چون از بغداد رفتند دیگر
 در آنجا از سپاهیان که در فتنه بغداد بودند کسی نماند و چون بآن سرزمین
 رسید محمد بن الرواد از دی و همه سرکردگان آن سرزمین نزد او رفتند و خود
 را برای جنگ با بیابک آماده کرد و بیابک در تنگه ای باورسید و او را شکست
 داد و عیسی از آنجا رفت و جایی در ننگ نکر دو یکی از سرکردگان باو بیابک
 زد که : ای ابو موسی ، بکجا میروی؟ گفت : درین جنگ کاری از ما ساخته
 نیست و بخت با ما یار نیست و ما از جنگ با مسلمانان هراسانیم . از آذربایجان
 با ارمنستان رفت و سواده بن عبدالحمید الجحافی برخاست ، عیسی باو
 پیشنهاد کرد که حکمرانی ارمنستان را باو بدهد و جنگ نکند ، پس باو جنگ
 کرد و پس از کوششی او را شکست داد و ارمنستان بر عیسی بن محمد راست
 شد و کار بیابک در بند یالا گرفت و مامون مرزریق بن علمی بن صدق از دی
 را حکمران کرد و ازو هم کاری بر نیامد . سپس ابن حمید طوسی را حکمرانی
 داد و چون خبر خلع شدنش بزریق رسید او نیز برخاست و محمد بن حمید
 بآن سرزمین رسید و زریق با او جنگید و محمد یارانش را کشت و سپس
 ازوزنهارخواست و وی زنهارداد و او را نزد مامون فرستاد . محمد بن حمید
 در آنجا ماند تا اینکه آن سرزمین را از کسانی که از ایشان باک داشت
 پاک کرد و چون توانست بجنگ بیابک برود بیچنگ او شتافت و جنگ سختی

در میانشان در گرفت و او در همه جنگها پیروز شد. سپس بجای تنگی رفت که زمین درشت ناهمواری بود و این حمید و گروهی که با او بودند بیابان شدند و پیروان بابک با او رسیدند و محمد با گروهی از سرکردگانش کشته شدند و لشکریان شکست خوردند و فرماندهی آن لشکر را مهدی بن اصرم که از خویشاوندان ابن حمید بود بدست گرفت و این واقعه در آغاز سال ۲۱۴ روی داد. چون محمد بن حمید کشته شد مامون مر عبدالله بن طاهر را حکمرانی داد و او را الوای سرزمین جبال و ارمنستان و آذربایجان بست و بقضاة و کار گزاران خراج نوشت که فرمان او را بردارند.

عبدالله بیرون رفت و در دینور ماند و بمهدی بن اصرم و محمد بن یوسف و عبدالرحمن بن حبيب که سرکردگان همراه محمد بن حمید بودند نوشت که در جایگاه خود بمانند. طلحة بن طاهر در خراسان مرد و مامون جای او را بعبدالله داد و عهد و لوای او را با اسحاق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم قاضی القضاة فرستاد و عبدالله در آن سال بخراسان رفت و حکمرانی آذربایجان و جنگ بابک را بعلی بن هشام سپرد و حکمرانی ارمنستان را بعبدالله بن احمد بن یزید بن اسید سلمی داد و او بدان سرزمین رفت و محمد بن عتاب بر جرزان (گرجستان) دست یافت و « صفاریه » (یونانیان آسیای صغیر) با او یار شدند و ابن عتاب با او جنگ کرد و شکستش داد و او را در جنگ هنری و شناسایی نبود. سپس مامون مر خالد بن یزید بن مزید را حکمرانی داد و کسانی را که از خاندانش در عراق در زندان بودند آزاد کرد و بجزیره فرستاد و گروهی بسیار از مردم ربیع را با او همراه کرد و وی بدان سرزمین رفت و چون بخلاط رسید سواده بن عبدالحمید الجعافی نزد او رفت و او زندها را دادش و سپس آهنگ نشوی کرد و یزید بن حصن مولی بنی معارب بر آنجا دست یافته بود. یزید بن حصن گریخت و یکسال رفت و در آنجا ماند و کسی نزد محمد بن عتاب فرستاد و از زندها خواست که فرمانبردار وی شود. خالد او را زندها داد، پس گفت صفاریه فرمانبردار تواند. محمد بن عتاب با او گفت آنها فرمان نمیبرند. خالد بسوی ایشان رفت و در جرزان یا آنها جنگ کرد و شکستشان داد و ستورانشان را گرفت سپس بسازش دعوت کرد و صلح کرد که سه هزار رملکه (مادیان تخمی) و بیست هزار گوسفند بدهند و اندک زمانی آنجا ماند... (۱) و « تیسیه » با ایشان تاختند و کار او بخالد سخت گرفتند.

(۱) در اصل اقتادگی دزد

وعلی بن یحیی ارمنی با آن گروه بود و خالد وی را با گروهی برده کرد و نزد مامون فرستاد و وی ایشان را با بواسحق معتصم سپرد و بخدمت او گماشت. سپس مامون جای خالد را بعبدالله بن مصاد اسدی داد و خالد را نزد خود خواند و خالد ترسید که در باره او بدی کند و چون نزد او رفت او را بخدمت برادرش معتصم گماشت و عبدالله بن مصاد اسدی بآن سرزمین رفت و در آنجا ماند تا در گذشت و پسرش جانشین او شد و کار آن سرزمین پریشان شد و مامون مر حسن بن علی بادغیسی معروف بمامونی را حاکم رانی داد و او بدان سرزمین رفت و کار همه چنان پریشان بود و وی بامردم دژ لقماین جنگید و آنجا را گرفت و بدبیل رفت و در آنجا ماند و باسحق بن اسمعیل بن شعیب تغلیسی نوشت که خراج بفرستد و اسحق رود کرد و فرستاد گانش را باز گرداند و بتغلیس رفت و چون بآنجا نزدیک شد نزدیک وی رفت و خراج را باو داد و وی ازودر گذشت .

از ۲۱۲ بعد جنگ لشکریان خلیفه بغداد با بابک سخت تر شده است . درین سال بنا بر ضبط ابن الاثیر محمد بن حمید طوسی از جانب مامون بجنگ بابک شد و او را فرمان داد که از راه موصل رود و کار آن دیار را راست کند و با ذریق علی بن صدق جنگ کند . محمد بن حمید بموصل رفت و سپاه خود را بدانجا برد و لشکر دیگری از مردم یمن و ربیعہ گرد آورد و بجنگ ذریق شتافت و محمد بن سید بن انس از دی پاوی بود . چون خبر بزریق رسید آهنگ ایشان کرد و در زاب دو سپاه بیک دیگر رسیدند . محمد بن حمید نزد ذریق فرستاد و او را بطاعت خواند اما وی از پذیرفتن آن طاعت سرپیچید و در میان جنگ سخت در گرفت و ذریق و سپاهش درهم شکسته شدند و از محمد زینهار خواست و چون وی را زنیار داد نزد او رفت و محمد او را نزد مامون فرستاد و مامون بمحمد فرمان داد که همه دارایی ذریق را بستاند و روستاهای او را ضبط کند . محمد فرزندان و برادران ذریق را بخواست و با ایشان آن فرمان را در میان نهاد و ایشان هم فرمان خلیفه را پذیرفتند . پس محمد بن حمید بآذربایجان رفت و محمد بن سید را از سوی خود در موصل گماشت و چون حمید بآذربایجان رسید بامتناعان جنگ کرد و ایلی بن مره و کسانی را که از در مخالفت درآمده بودند گرفت و نزد مامون فرستاد و خون بجنگ بابک رفت . این قتیبه در کتاب انصار فیه جنگ محمد بن حمید را با بابک در سال ۲۶۰

آورده است.

نظام الملک در سیاست نامه جنگهای محمد بن حمید را چنین روایت می کند: « در سال دویست و دوازده از هجرت ، در عهد مامون ، چون خرم دینان خروج کردند ، از ناحیت اصفهان ، قومی از باطنیان با ایشان پیوستند و فسادها کردند و باذربایگان شدند و بابک پیوستند و مامون محمد بن حمید الطائی را بحرب بابک فرستاد ، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود تا با زریق بن علی بن صدقه حرب کنند ، که او عاصی شود بود در کوهستان عراق می گشت و غارت می کرد و کاروانها می زد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینة مامون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد . مامون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد . پس بحرب بابک رفت . میان او و میان بابک شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابک بالا گرفت . »

مؤلف مجمل فصیحی مامور شدن محمد بن حمید را بچنگ بابک در سال ۲۱۳ ضبط کرده است.

جنگهای سال ۲۱۴

در ۲۱۴ باز چنگ دیگر در میان محمد بن حمید و بابک در گرفت و درین چنگ محمد بن حمید کشته شد . سبب این بود که چون محمد بن حمید کسانی را که در راهها گماشته بودند شکست داد بسوی بابک رفت و سپاه و آذوقه فراهم آورد و جمع کثیری سپاهیان را و طلب از شهرهای دیگر برداشت و از راههای تنگ و گردنها گذشت و چون از هر کتلی می گذشت کسانی را ، از همراهان خود ، در آنجا پیاسبانی می گماشت تا اینکه به بعضی هشتاد سرفرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسوزمین بابک با کسان خود رای زد و ایشان رای دادند که بدان دیار برود و سمتی را معلوم کردند که از آنجا وارد شود . روی رای ایشان را پسندیدند و سپاه خود را تعبیه کرد . محمد بن یوسف بن عبدالرحمن طائی معروف بابوسعید را دو فلب لشکر و سعدی بن اصرم را در مینته و عباس بن عبدالجبار یقطینی را در عیسره گماشت و محمد بن حمید خود با گروهی در پی ایشان جای گرفت و مراقبتان بود و

ایشان را گفت اگر در صفها رخنه‌ای افتد آنرا ببندند و بابك از كوه بریشان مسلط بود و مردان خود را بكمین ایشان نشانند و در زیر هر تخته سنگی گروهی جاداد و چون سپاه محمد بن حمید پیش رفت و لشکریان از كوه بالا رفتند و تا سه فرسنگ رسیدند آن جمع از کوه نگاه خود بیرون جستند و بابك با سپاه خود بر سر ایشان تاخت و ایشان را درهم شکست و ابو سعید و محمد بن حمید سپاه خود را بیایداری فرمان می دادند اما سودی نپوشید و آن لشکر هزیمت گرفت و محمد بن حمید بجای خود بود اما سپاهیان میگریختند و جان بدر می بردند. چون خرم دینان وی را دیدند و از جامه و رفتارشان دانستند که پیشوای آن گروه است برو تاختند و زوبینی بر آسبش زدند و او بزمین افتاد و کشتندش. این محمد مردی پسندیده و بخشنده بود و شاعران بسیار وی را مرثیت گفتند و چون این خبر بمامون رسید هراسان شد و عبدالله بن طاهر را بجنگ بابك مامور کرد و او در دینور ماند و سپاه خود را آراست.

نظام الملك در سیاست نامه در بیان این واقعه مینویسد: «خرم دینان باصفهان باز شدند و مامون از کشتن محمد عظیم دلشک شد. در حال عبدالله طاهر را، که والی خراسان بود، نامزد کرد و بحرب بابك فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدو داد و عبدالله برخاست، با آذربایجان شد. بابك با او مقاومت نتوانست کردن، در درّی گریخت سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پراکندهند.»

ابن قتیبه در کتاب المعارف در همین باره مینویسد که. چون محمد بن حمید در ۲۱۴ کشته شد مامون عبدالله بن طاهر را، که در دینور بود، حکمران جبل کرد، که بخراسان رود و علی بن هشام را بجنگ بابك بفرستد. ابن طیفور در کتاب بغداد در وقایع همین سال مینویسد: مامون عبدالله بن طاهر را ولایت خراسان داد و او را مامور جنگ بابك کرد و او در دینور ماند و سپاه فرستاد. سپس مامون علی بن هشام را بجنگ بابك فرستاد.

مؤلف منتظم ناصری نیز ولایت علی بن هشام را در جبل و قم و اصفهان و آذربایجان در همین سال آورده است.

در باره ماموریت عبدالله بن طاهر ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال چنین مینویسد: چون کار بابك بالا گرفت مردم پریشان شدند و فتنه بالا گرفت

و آغاز کارش این بود که هر که در گردا گرد بند بود میکشت و شهرها و روستاها را ویران میکرد؛ تا اینکه کارش بالا گرفت و رسیدن بوی دشوار بود و شکوهش بسیار شد و چون این آگاهی بمامون رسید عبدالله بن طاهر ابن حسین را با سپاه فراوان بچنگ وی فرستاد و عبدالله رفت و در اطراف دینور جا گرفت، در جایگاهی که امروز بقصر عبدالله بن طاهر معروفست. پس از آنجا رفت تا نزدیک بند رسید و کار با بک سخت شد و مردم از و هراسان شدند و با او جنگیدند و دست بر او نیافتند و گروهی از سرکردگان کشته شدند و از آن جمله محمد بن حمید طوسی بود که ایو تمام در مرثیت اوقصیده ای سروده است.

جنگهای ۲۱۷ و ۲۱۸

در ۲۱۷ بگفته ابن طیفور مامون حکمرانی جبال و چنگ یا خرم دنیا را بطاهر بن ابراهیم سپرده است و وی پنج روز مانده از شعبان آنسال از بغداد بیرون شد.

در همانسال ۲۱۷ مامون علی بن هشام را کشت و سبب آن بود که مامون وی را حکمران آذربایجان و جز آن کرده بود و چون دانست که بیداد مپرانند و مال مردم می ستانند و مردم را میکشد، عجیب بن عنبه را بر و فرستاد و او دانست که علی بن هشام در اندیشه آنست که بکشدش و بیابک پیوندد و چون برودست یافت نزد مامونش برد و مامون او را بکشت و برادرش حبیب را نیز بکشت در جمادی الاولی آنسال و سر علی را در عراق و خراسان و شام و مصر گردانند.

در ۲۱۸ بگفته ابن الاثیر بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و جزان دین خرمی را بقتل رفتند و گرد آمدند و در همدان لشکرگاه ساختند. معتصم بریشان سپاه فرستاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال اینسال مأمور جبال کرد و اسحق در روستای همدان با این مردم رو برو شد و شست هزار تن از ایشانرا کشت و کسانی که مانده بودند بروم گریختند.

نظام الملك در سیاست نامه در حوادث اینسال چنین مینویسد: چون سال دوست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان با اصفهان و پارس و

آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مامون بروم شده بود و همه يك شب وعده نهادند و بهمه ولایتها و شهرها کار را راست کرده ، شب خروج کرده ، شهرها غارت کردند و در پارس بسیار مسلمانان کشتند و زن و فرزندان برده کردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدك ، از ده شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودائف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست کسود ، بگریخت و ببغداد رفت . علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجایب را برده کرد و باز گشت با آذربایگان ، تا بیابك پیوندد و از جوانب خرم دینان روی بیابك نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست ، آنرا شهر ستانه خوانند ، آنجا جمع شدند و با بک بدیشان پیوست . پس معتصم اسحق را با چهل هزار مرد بچنگ ایشان فرستاد و اسحق ناگاد بر سر ایشان شد و چنگ در پیوست و همه را بکشت ، چنانکه بحرب اول از خرم دینان صد هزار مرد کشته شد و جمعی قصد اصفهان کردند و قریب ده هزار مرد با برادر علی مزدك سراها و روستا های اصفهان غارت کردند و زن و فرزندان برده بردند و امیر اصفهان علی بن عیسی غایب بود . قاضی و اعیان بحرب ایشان شدند و از جوانب فرو گرفتند و ظفر یافتند و بسیار بکشتند و زن و فرزندان ایشان برده بردند .

آغاز این قیام خرم دینان در روزگار مامون و در پایان زندگی وی بوده و او در صدد بر آمده است که ایشان را دفع کند ، اما در همین میان در گذشته است و پس از وی معتصم بدفع ایشان پرداخته ، چنانکه حمدا لله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید : « در آذربایجان با بک دشمن دین لعنه الله دعوت دین مزدکی آشکارا کرد . مامون محمد بن حمید طوسی را بچنگ او فرستاد . با بک او را بکشت و کار با بک قوت گرفت . مامون پیش از آنکه تدارك کند در سابع رجب سنه ثمان عشر و مائین (۷ رجب سال ۲۱۸) در گذشت . »

جنگهای سال ۲۱۹

در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم در جمادی الاولی وارد بغداد شد و از اسیران خرم دینی گروه بسیاری با وی بودند و گویند بجز زنان و کودکان صد هزار تن از ایشان را کشت .

در همین سال ۲۱۹ بود که گروهی از خرم‌دینان که در جنگ همدان جان بدر برده بودند بسر زمین روم گریختند و بتئوفیل *Theophile* امپراتور قسطنطنیه پناه بردند و چندی بعد که بابک را سپاهیان بغداد محاصره کردند و کاربرد تنگ شدن نامه‌ای بان امپراتور نوشت و از ویاری خواست و او نیز وعده یاری داد و بتبیه سپاه و تجهیزات پرداخت. در همین زمان مازیار هم در طبرستان آغاز مخالفت با دربار بغداد گذاشت و چنانکه پس ازین بیاید افشین هم در باطن با ایشان همداستان بود و از چهار سوی چهار تن یعنی تئوفیل و بابک و مازیار و افشین در برانداختن اساس خلافت بغداد می کوشیدند و یگانگی با یکدیگر داشتند چنانکه در سال ۲۲۳ تئوفیل بنا بوعده‌ای که بابک داده بود بیاری وی سپاه بقلمر و خلافت کشید و جمعی از مسلمانان را کشت و گروهی از ایشان را، که از آن جمله بیش از هزار زن بود، باسیری برد. معتصم برای دفع این فتنه نخست بقلع و قمع بابک پرداخت، چنانکه پس ازین بتفصیل خواهد آمد، افشین را مأمور جنگ وی کرد، با آنکه در نپان افشین با بابک و مازیار همداست بود و در میانشان مکاتبه بود.

در باره همدانستانی مازیار بابک این اسفندیار در تاریخ طبرستان می گوید: «مازیار بابک مزدکی و دیگر زمینان مجوس را عملها داد و حکم بر مسلمانان، تا مسجدها خراب، یکگرداند و آثار اسلام را محو میفرمودند» سپس در جای دیگر می نویسد که مازیار خود بعد از بن طاهر چنین گفته است «که من و افشین خیدر بن کاوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آنکه دولت از هرب بازستانیم و ملک و چپاننداری با خاندان کسرویان نقل کنیم، پریروز بغلان موضع قاصد افشین بمن رسید و مرا چیزی در گوش گفت. من خوشدل شدم. عبدالله طاهر گفت: چه بود آنکه ترا اعلام کرده؟ مازیار گفت: نگویم، بتملق و تواضع الحاح کرده تا مازیار گفت: سوگندی دیگر بخورد. عبدالله سوگند خورد. مازیار با او در میان نهاد که بمن پیام آورد، از افشین، که فلان روز و فلان ساعت معتصم و پسران او، هارون الواثق و جعفر المتوکل را، هلاک خواهیم کرد...»

سرانجام افشین برای دلجویی معتصم بابک را بفریب اسیر کرد و سپس معتصم تئوفیل را نیز شکست سخت داد و آن فتح را مراد عموری به روی داد.

تتوفیل دومین پادشان سلسله فریژی از امپراطوران بیزنتیه بود ، پسر میخائیل بن چوریس معروف به میخائیل دوم که در سال ۱۹۳ هجری با امپراطوری رسید و دو سال بعد در ۱۹۵ عزلش کردند و باردیگر در سال ۲۰۰ به مقام خود بازگشت و در ۲۱۳ مرد و پس از و پسرش تتوفیل بیادشاهی نشست و تا سال ۲۳۵ امپراطور بود . همین پناه دادن بایرانیان خرم دیشی و هوا خواهی از بابک سبب يك سلسله جنگهای متمادی در میان وی و معتصم شد و سر انجام بفتح عموره انجامید که پس از پنجاه و پنج روز محاصره سپاهیان بغداد آن شهر را گرفتند و سی هزار مردم آنرا کشتند و شهر را چنان ویران کردند که تا این اواخر جایگاه آن هم معلوم نبود و درین فتح بطریق عموره را که باطس نام داشت اسیر کردند و بسامرا آوردند و چون در زندان مرد پیکرش را نزدیک پیکر بابک بدار آویختند .

جنگهای سال ۲۲۰

در سال بعد یعنی در ۲۲۰ معتصم امین را مامور جنگ بابک کرد . نام افشین خیدر یا خنیدر پسر کاوس بود که برخی از مولفان بخطا «حیدر» ضبط کرده اند . افشین از زمانهای قدیم لقب و عنوان پادشاهی امیران محلی اسروشنه در اقصای ماوراءالنهر بود که حکمرانی آن دیار را از زمان ساسانیان پدر بر پسر داشتند ، اسروشنه یا سروشنه که امروز بیشتر « اسروشنه » می نویسند هنوز از آبادیهای درجه دوم جمهوری شوروی ازبکستانست . در ۲۰۷ که مامون حکمرانی خراسان را بطلحه پسر طاهر دو الیمینین داد احمد بن ابی خالد را پیشکاری او بخراسان فرستاد و احمد ماوراءالنهر رفت و با کاوس پسر سارخره افشین آن دیار ، پدر افشین خیدر بن کاوس ، جنگ کرد و او را بادی پسرش خیدر و فضل برده کرد و ببغداد فرستاد . طلحه ازین فتح چنان شادمان شد که سه هزار هزار (سه میلیون) درم با احمد ابن خالد بخشید . کاوس پسر سارخره در بغداد ماند و همانجا سرد و دو پسر وی نزد مامون ماندند و تربیت یافتند و کم کم از نزدیکان دربار خلافت شدند ، چنانکه افشین در دربار معتصم بزرگترین امیر بود از نخست که کار افشین بالا گرفت در میان وی و خاندان طاهریان که در آن روزگار در دربار خلافت بسیار متنفذ بودند و مخصوصاً عبداللّه بن